

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین یوم وېر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین - ۱۴ جنوری ۲۰۱۶

جرت و فرتش حلال، دگیش گوشتِ خوک!!!

نداری کون کاری، چرا ارزن پکاری؟؟؟

باز از زبان مردم عوام کابلجان استدلال میکنم؛ و وقتی "مردم کابلجان" می گویم، مردم کابل پیش از لیل و نهار سی و هشت ساله، منظور من است. چون نه آن مردم به جای ماندند و نه فرهنگ و طرز دید و آداب و عادات ایشان. ماجراهائی، که با کودتای منحوس "هفت ثور" در وطن آغاز گردید، همه خوبیها را روبید و زیر و زبر کرد. ازین میانه "ارزشهای فرهنگی" وطن از همه بیشتر سپر تیر بلا شدند و پُف و پناه گشتند. شاید زیربناء های اقتصادی و مادی مملکت را روزی بتوان دوباره برقرار ساخت و از پیشتر هم بیشتر و بهتر، مگر ارزشهای معنوی که درین گیر و دار برهم خورد و از میان رفت، دگرباره نمی آید. اینست که باید اذعان کنیم، که ارزشهای فرهنگی به گفته فرنگیان "برای همیشه" رخت بر بسته است و "احیاء" و به اصطلاح غلط "احیای مجدد" آنها به هیچ صورت ممکن نیست!!! چون اگر آسمان را به زمین هم بزنینم، نه آن روحیه آزادمنشانه باز خواهد گشت و نه آن اخلاق وارسته و روادارانه!!!

به هر ترتیب، سخن از مردم اصیل کابل بود و طرز دید و اخلاق و عادات و آداب ایشان. کابلیان با طرز دید خاصی که داشتند، خود را چنان آراسته بودند، که از نحوه کلام و گپ زدن و استدلال شان خوش آدم می آمد. مردم کابل برای هر حالت و موقعیتی مثلی را آماده ساخته بودند، که بر زبان راندن آن قناعت همه جوانب به اصطلاح "درگیر" را بار می آورد.

جهت برجسته ساختن موقعیت و حالت زار و بسایت مبتدل و فرسوده "افغان جرمن" - که با کناره گرفتن جناب "ولی احمد نوری"، عنصر "افغان" از آن به کلی رخت بر بسته است - دو مثل کابلی

^۱ - "احیاء" (به کسر حرف اول)، که مصدر باب "افعال" عربی ست، در معنای "حی ساختن" یا "زنده ساختن" است. و وقتی "زنده ساختن" می گوئیم، معنایش اینست، که چیزی "مُرده" است و ما آن را "زنده" می سازیم؛ پس خود مصدر "احیاء" مطلب را کاملاً میرساند و روشن میسازد و آوردن قید "مجدد" و "دوباره" و تقریر و تحریر "احیای دوباره" یا "احیای مجدد" دور از فصاحت و بلاغت و حتی بعید از منطق است!!!

را در عنوان نشاندم، که بد نیست بدو به شرح هردو بپردازم. گرچه این دو مثل آن قدر گویا و سخنگوی هستند، که هرکسی که از اخلاق و آداب و عادات کابلیان آگاه باشد، فوراً به ذات و کُنه مطلب همی رسد؛ اما:

اما برای آنانی که با این اخلاق و آداب آشنائی کافی ندارند، میکوشم هردو مثل را به فحوای نینامه مولانای بلخی ثم رومی، "شرح شرحه" کنم؛ یعنی که "تشریح" نمایم.

- جرت و فرتش حلال، دگیش (دگرش/دیگرش) گوشت خوک!!!

ظاهراً این مثل از قصّابان برخاسته و بعد عامّ گردیده است. سخن بر سر "حلال" و "حرام" است، که از نگاه شرع اسلامی کاملاً مشخص است و نزد همه مسلمانان "آشنا". ترکیب "گوشت خوک" نماینده معلوم و مفهوم "حرام" است، چون هرکس میداند که گوشت "خوک" که به عربی "خنزیر" گفته میشود، "حرام" است. درین ضرب المثل "حلال" ممثّل "موجود" است و "حرام" ممثّل "ناموجود" یا "معدوم". وقتی کسی تنها "جرت و فرت" و "کلنگ" و "هیئت و هویت" و "دندوره و آوازه و دروازه انداختن" را یاد داشته و در میدان عمل صفر و هیچ در هیچ باشد؛ یعنی عملش قطعاً به نظر نرسد - مانند "هاشمیان" و سایت "جرمن جرمن" - این ضرب المثل در شأنش کُت و مُت و تک و پتره صادق می افتد!!!

البته مثل "زور کم و قار بسیار" نیز عین حالت زار و نزار این پورتنال درپچال و نماینده بدسگالش - "هاشمیان ناهاشمیان" - را نیز به نکوئی تمثیل همی کند!!!

- نداری کون کاری، چرا ارزن بکاری؟؟؟

قسمی که می دانیم، کاشتن "ارزن" و بالخاصه جمع کردن حبّ "ارزن" کاری ست، سخت شاقّ و طاقتربا و توانفرسا، که از عهده هرکس ساخته نیست، خصوصاً از عهده کسی، که "کون کاری" نداشته باشد و "کون کاری" مُراد از "توان و قدرت و ظرفیت و اهلیت" کار است. وقتی میگوئیم، که "فلانی کون کاری ندارد"، معنایش اینست، که از کار نیست و بیکاره است و توان و ظرفیت کار را ندارد!!!

بیشتر از شش ماه میگذرد، که سایت "جرمن جرمن" موضوع تدوین "لغتنامه زبان دری" را سر زبانها انداخته است و آن را در هیئتهای متنوع و دور از فراست و کیاست و عقل سلیم و منطق، گاهی به نام "قاموس کبیر افغانستان"، علم میکند و گاهی به عناوین مختلف دیگر. کسی زیر نام "هاشمیان"، که لاف زدن و گزافگوئی خاصیت خانه زاد اوست، خود را "سرخوان" ساخت و از سرخانه "جرمن جرمن" تیمی را برای این کار پیشنهاد کرد. وی دو "بال" را برای این کار پیش کشید؛ یکی بالی را که چند نفر را خود "هاشمیان" زیر پر بگیرد و دگر بالی را که گویا "خلیل معروفی" سرپرستی کند. وقتی تیم کار این به اصطلاح "داکتر و استاد" را از نظر گذشتاندم، فکر کردم، که "هاشمیان" میخواهد "حشری" جمع کند و ایله جاها را برای "بیل زدن" و "جر و جوی کنندن" آماده بسازد. و چه خوب شد، که جناب "نوری صاحب بزرگوار" هم عین نظر مرا در زمینه تأیید فرمودند و فرمودند، که:

«ترکانی د بیزو کار نه دی!!!»

(کار بوزینه نیست، نجّاری!!!)

جواب من در زمینه یک "نی" بود؛ یک "نی" و تمام. چون میدانستم، که اعضای تیم پیشنهادی "هاشمیان" هیچ کدام صلاحیت و اهلیت این کار را ندارد، از هیچ نگاه؛ و آن هم از سرک گرفته تا

پچک!!! و بدترین همه خود "هاشمیان" بود و هست، که واجد هیچ پرنسپیی نیست، نه از پرنسپب ادبی بهره ای دارد و نه حتی چیزی را به نام "املاء و انشاء" میشناسد!!! کار "هاشمیان" اصطلاح گزان "سر زاغ بودن گرفته" را تداعی میکرد. اما این حیلۀ گر در واقع دامی شائده بود، تا با جذب و ضرب شمشیر سه نفر - "نوری" و "سدید" و "معروفی" - خود شاهد مقصود را به آغوش کشد. چنان که رویدادها نشان دادند، جواب این سه نفر "ردّ" بود و "نی"؛ والسلام!!! مناظرت در زمینه بسیار صورت گرفت و این سه نفر به اندازه کافی استدلال کردند و با منطق و برهان و آیات بیّنات همه چیز را روشن ساختند و بر سینۀ "هاشمیان" و خیل و خُتکش به فرمودۀ حافظ شیرازی، "سیلی ردّ" زدند!!!

"هاشمیان" که در برابر منطق بُرّان و براهین قاطع این سه نفر خود را در تنگنا و به اصطلاح شیرین کابلی در "نوک ناوه" دید، هوش از سرش پرید، راه خود را گم کرد و از فرط دستپاچگی و غضب، به تخطئه و توطئه پناه برد و به بدگوئی و افتراء و بهتان زدن و دو و دشنام دادن و فحاشی - که لبۀ تیز تمام این همه فتنه گری "هاشمیانی" به درجۀ اول متوجّه "معروفی" بود!!!!!! بدین صورت قرار از مدار خطا خورد و کاری شد، که "هاشمیان" خود و خاندان و آباء و اجداد خود را تلک و ترازو و به یک پیسه کرد و همه را بی پت و بی آبرو ساخت. امروز شاید در تمام قلمرو ممالک اسلامی کسی به اندازه "هاشمیان" بی آب و بی پرده و بی آبرو و دوکاری نشده باشد؛ بدتر از "یزید" و "شمر ذی الجوشن"!!!

و بعد دیدیم که جرت و فرت سافت ویری شروع شد. انجنیر "قیس جان کبیر" و چوکره و استادش "صالحه جان واهب واصل" وارد میدان شدند و با پیش کشیدن موضوعاتی از جنس "سافت ویر" خواستند، خاک بر چشمان خلق خدا پاش بدهند. این دو نفر با استفاده از به اصطلاح "نُو هُو" انفورماتیک، چیزهائی را در هیئت شمه ها و سکچها و جداول پیش کشیدند، که هیچ کدام به درد "علم اللغه" و "لغتشناسی" و "لغتنگاری" و "قاموسنگاری" نمیخورد!!! چون به نکوئی میدانیم، که تدوین "کتاب لغت" جاغور و گُردۀ علمی و ادبی میخواهد، نه پیشکش جدول و رسم و نقاشی و تصاویر مجازی سافت ویری!!! و حالا "توده مانده و کمائی"!!! حالا که همه در اصل کار در مانده اند، از منتهای درماندگی و درپچالی هرچند گاهی دست استمداد و تضرع و عذر و زاری به سوی "نوری و سدید و معروفی" دراز میکنند و کمک ایشان را جلب همی کنند. اما:

من درویش از اول گفته بودم، که اعضای تیم منتخب "هاشمیان" هیچ کدام از کار نیست و به اصطلاح گزنده و بلکه "گزان" کابلی، "کون کاری" ندارد!!! و حالا:

"علی ماند و حوضش، قلندرام ده دورش"!!!

"هاشمیان" مانده یکه و تنها که قرار است، قاموس پوهاند مرحوم "نگهت"^۲ را به دری ترجمه کند؛ دیگران همه پای خود را پس کشیدند و این "مردک لتیره" ماههاست که فقط در خم کوچۀ "الف"، "بندَنک" مانده است؛ و آن هم در بند به اصطلاح "الف مدّار"!!!

^۲ - بدون حمل بر خودستائی، باید به صراحت تام گفت، که ترجمه کردن "قاموس دری - انگلیسی" پوهاند "محمد نسیم نگهت سعیدی" را کسی دیگر پیشنهاد نکرد، غیر از شخص "خلیل الله معروفی"!!! و حالا مگر نه "هاشمیان" ازین پیشنهاد "معروفی" لب به سخن تر میکند و نه حواریان نر و ماده اش، چون خاموشانه میخوانند آن را ابتکار خویشتن خویش قلمداد کنند. مگر در عرصۀ سرقت علمی و ادبی، حق تلفی و فضیحتی ازین بدتر میتوان سراغ کرد؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

اینست که لااقل یکی دو تا از مثل‌های موفورِ بالا را باید بدرقهٔ راه و بسایت "جرمن جرمن" و غلام حلقه به گوشش، "هاشمیان"، ساخت و گفت:

نداری کونِ کاری، چرا ارزن بکاری!!!

و

ترکانی د بیزو کار نه دی!!!

(کار بوزینه نیست نجّاری!!!)